

مشروعیت تقیه و احکام آن از منظر مذاهب اسلامی^۱

محمدصادق محسن زاده^۲

چکیده

تقیه یکی از مقولات عرفی و روش‌های عقلایی است که شریعت اسلامی آن را تأیید و به عنوان یک مفهوم اصیل اسلامی معرفی نموده است. تقیه در لغت به معنای حفظ و نگه‌داری و در اصطلاح فقها به معنای مخفی نمودن حق و واقعیت از دیگران یا اظهار خلاف آن به جهت مصلحتی مهم‌تر از مصلحت اظهار حق می‌باشد.

مشروعیت تقیه را می‌توان از ادله تفصیلی آن به ویژه از آیات کلام الله مجید - همانند آیات ۲۸ سوره آل عمران و ۱۰۶ سوره نحل - استنباط نمود.

گرچه برخی‌ها تقیه را ساخته مذهب تشیع و جزء باورهای شیعی دانسته‌اند ولی با رجوع به کتاب‌های تفسیری و فقهی فقهای فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، ملاحظه می‌شود که همه مذاهب اسلامی بر مشروعیت آن اذعان داشته و به آن عمل نموده‌اند.

البته شایسته ذکر است که فقهای غیرشیعی تقیه را به زمانی که در آن بیم شدید و یا اکراه و اجبار و اضطرار وجود داشته باشد مقید ساخته‌اند، اما فقهای امامیه - همانند امام خمینی • - تقسیماتی برای تقیه ذکر کرده‌اند و برخی از اقسام آن را - همانند تقیه مداراتی - در غیر موارد ترس نیز جایز دانسته‌اند.

واژگان کلیدی: تقیه، امامیه، مذاهب اسلامی، آیات الهی، مشروعیت.

مقدمه

یکی از روش‌های عقلایی رایج در میان ملل و نحل که مورد تأیید و امضای دین مبین اسلام نیز قرار گرفته، تقیه است. تقیه به عنوان یک «تاکتیک عمومی» و «شیوه معقول» - جهت حفاظت از هر ضرر و خطری - از دیرباز تاکنون مطرح بوده است.

۱- تاریخ ورود: ۱۳۹۱/۲/۹؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۵/۱۵.

۲- دانش‌پژوه دوره دکتری مطالعات تطبیقی مذاهب اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی.

با ورود شرع مقدّس اسلام به عرصه تاریخ، نه تنها مخالفتی با مسئله تقیه صورت نگرفت بلکه با پرداختن به آن و بحث و بررسی درباره آن به عنوان یک مفهوم ارزشی اسلامی مطرح شده و همگان به سوی آن ترغیب شدند.

اما معروف و ممتاز شدن شیعه اثنا عشری به مراعات تقیه بدین جهت است که در تاریخ پرفراز و نشیب اسلام، شیعه همواره در اقلیت بوده و در خفقان و سخت‌ترین شرایط زیر ظلم و ستم به سر برده و جهت حفظ موجودیت خود، چاره‌ای جز تمسک به تقیه نداشته است.

آنچه در نوشتار پیش روی خواهد آمد، بررسی تطبیقی مهم‌ترین و قطعی‌ترین منبع تشریح تقیه، یعنی آیات الهی است که از دیدگاه فریقین مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. هم‌چنین دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی در خصوص تقیه و برخی از احکام آن بررسی می‌شود تا به این پرسش جواب داده شود که آیا تقیه جزء باورهای شیعه و اختصاصات آنها می‌باشد یا خیر.

اما پیش از پرداختن به موضوع اصلی، جهت روشن شدن مطلب، به مفهوم لغوی و اصطلاحی و تقسیمات تقیه اشاره می‌شود.

۱. مفهوم شناسی تقیه

۱ - ۱. تقیه در لغت

از دید برخی لغویین، کلمه تقیه مصدر فعل «تَقَى» بوده که آن نیز از ریشه «وَقَى» گرفته شده است؛ از این رو ریشه لغوی کلمه تقیه، همان ماده «وَقَى» به معنای «حفظ و نگاه‌داری» می‌باشد. (فارس بن زکریا، بی‌تا، ج ۶، ماده وقی؛ وجدی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۸۰۴).

ابن منظور در «لسان العرب» چنین می‌گوید: «وقاه الله وقایه و واقیه = صانه» سپس ادامه می‌دهد: «أَتَقِيهِ تَقِيٌّ وَ تَقِيَّةٌ وَ تَقَاءٌ = حذرته». از نظر وی واژه تقیه مصدر ثلاثی مزید بوده و به معنای برحذر کردن می‌باشد. (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۴۰۱). زبیدی از دیگر واژه‌شناسان بزرگ عرب، در «تاج العروس» با وی هم‌عقیده می‌باشد. (زبیدی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۳۹۶).

۱ - ۲. تقیه در اصطلاح

۱ - ۲ - ۱. تقیه در اصطلاح فقهای امامیه

درباره تقیه، تعریف‌های مشابهی از فقها نقل شده که به ذکر برخی از آنها بسنده می‌کنیم. از دیدگاه شیخ مفید تقیه عبارت است از: «کتمان حق و پوشاندن عقیده خود و ترک مخالفت با مخالفان در مواردی که متضمن زیانی در دین یا در دنیا باشد» (مفید، ۱۳۶۳ش، ص ۱۱۵).

شهید اول در تعریف تقیه می‌گوید: «التقیة مجاملة الناس بما يعرفون؛ و ترک ما ینکرون، حذراً من غوائلهم؛ تقیه، همراهی و هم‌کلامی با مردم در آنچه عقیده دارند و ترک آنچه منکرند به خاطر دوری از شرور آنها می‌باشد». (مکلی عاملی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵۵).

مرحوم شهید اول با بیان عبارت «حذراً من غوائلهم» در صدد بیان علت برای تقیه می‌باشد که می‌تواند شامل ضررهای جانی و مالی و آبرویی گردد.

امام خمینی^{۱۰} نیز در تعریف تقیه چنین می‌گوید: «تقیه آن است که انسان حکمی را بر خلاف واقع بگوید یا عملی را بر خلاف میزان شریعت انجام دهد که به جهت حفظ خون یا ناموس یا اموال خود یا دیگری باشد» (امام خمینی، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۲۸).

۱ - ۲ - ۲. تقیه در اصطلاح فقهای اهل سنت

مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی، تقیه را چنین معرفی می‌کند: «تقیه، پنهان نمودن غیر آن‌چه که اظهار می‌کند می‌باشد» (مالک بن انس، ج ۱، ص ۲۲).

سرخسی حنفی نیز در تعریف تقیه می‌نویسد: «تقیه عبارت از این است که انسان به آنچه اظهار می‌کند جان خویش را حفظ کند هرچند خلاف آن را در دل پنهان کرده باشد» (سرخسی، بی‌تا، ج ۲۴، ص ۴۵).

شیخ مراغی مصری در تعریف تقیه می‌آورد: «تقیه آن است که انسان چیزی را که خلاف حق است برای حفظ خود از ضرر دشمنان که به جان یا آبرو یا مال وی برگشت می‌کند بگوید یا انجام دهد» (مراغی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۳۷).

۱ - ۳. تعریف برگزیده

با توجه به تعریف‌های شیعه و سنی از تقیه، نقطه مشترکی به دست می‌آید که عبارت است از: «پنهان نمودن عقیده و اظهار چیزی خلاف آن». می‌توان تعریف جامعی از تقیه ارائه نمود و آن این‌که «تقیه، حال با توجه به این نقطه مشترک، می‌توان تعریف جامعی از تقیه ارائه نمود و آن این‌که «تقیه، مخفی نمودن حق از دیگران یا اظهار خلاف آن است به جهت مصلحتی که مهم‌تر از مصلحت اظهار حق می‌باشد».

۱ - ۴. تقسیمات تقیه

فقهای امامیه تقسیمات متعددی را برای تقیه ذکر کرده‌اند که عبارت است از:

الف: تقسیم تقیه به اعتبار ذات آن، که امام خمینی^{۱۱} با استفاده از آیات و روایات آن را به چهار قسم «خوفی»، «مداراتی»، «کتمانی» و «اکراهی» تقسیم می‌نماید. (امام خمینی، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۰۷).

ب: تقسیم تقيه به اعتبار ارکان آن که عبارت است از: ۱- متقی (تقيه کننده)؛ ۲- متقی منه (تقيه شده از او)؛ ۳- متقی فيه (عمل تقيه ای).

این تقسیم را نیز حضرت امام ذکر نموده و سپس هر یک از رکن ها را به اقسام مختلفی تقسیم نموده است. (پیشین).

ج: تقسیم تقيه به اعتبار حکم آن.

در خصوص حکم تکلیفی تقيه، فقهای همانند شهید اول و شیخ انصاری آن را به پنج قسم واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم نموده اند. (مکی عاملی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۵؛ شیخ انصاری، ۱۳۷۵ق، ص ۳۲۲).

۲. مشروعیت تقيه از دیدگاه آیات قرآن

آیات الهی را می توان بهترین و مستدل ترین منبع برای تشریح و جواز تقيه دانست و با وجود آیات تقيه، به دیگر ادله نقلی و لبی نیازی نخواهیم داشت. برخی از آیات به طور صریح و برخی دیگر از آیات به طور ضمنی و غیرصریح بر جواز تقيه دلالت دارد.

آن چه در این مقاله از دیدگاه فریقین بررسی می شود، آیات صریح است که در ذیل به آنها اشاره می شود.

۲ - ۱. آیه اول: آیه ۲۸ سوره آل عمران

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ؛ مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنین - به دوستی و سرپرستی خود انتخاب کنند و هر کس که چنین کند رابطه و پیوند او به طور کلی از خداوند متعال گسسته می شود مگر (به جهت ترس از آنها و) برای برحذر بودن از شر آنها تقيه کنید و خداوند شما را از (نافرمانی و) عقوبت خود، برحذر می دارد و بازگشت همه به سوی اوست».

تقریب استدلال

این آیه مبارکه و همچنین برخی آیات دیگر^۱ در صدد القای یک درس مهم سیاسی و اجتماعی به مسلمین و مؤمنین می باشد که عبارت است از:

۱- همانند آیه ۵۱ سوره مائده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» و آیه ۱ سوره ممتحنه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»

«نفی و برحذر داشتن از ولایت کفار و ولی گرفتن آنها در کارها مگر این که به خاطر تقیه نمودن و دوری کردن و برحذر ماندن از شر آنها باشد؛ یعنی بدین وسیله جان خود یا دیگران را از شر آنها حفظ کنند».

۲ - ۱ - ۱. دیدگاه فقها و مفسرین امامیه

این آیه از مهم‌ترین آیاتی است که فقهای امامیه جهت اثبات مشروعیت تقیه به آن استنباط نموده‌اند.

شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی مشروعیت تقیه را از این آیه استنباط نموده و در ذیل آن می‌گوید:

«فراء، حسن، مجاهد و یعقوب واژه تقاه را به صورت «تقیه» قرائت کرده‌اند. وی سپس حکم تقیه را آورده و چنین می‌گوید:

«والتقیة - عندنا - واجبة عند الخوف علی النفس؛ تقیه در نزد ما شیعیان هنگام ترس بر جان، واجب است» (طوسی، بی تا، ج ۲، ص ۴۳۵).

سپس در ادامه، روایت حسن بصری را نقل نموده که گفته است:

«پیروان مسیلمه کذاب دو تن از اصحاب پیامبر را دستگیر نموده و نزد او آوردند. مسیلمه به یکی از آنها گفت: آیا گواهی می‌دهی که محمد رسول خداست؟ پاسخ داد: آری، سپس پرسید: گواهی می‌دهی که من رسول خدایم؟ مسلمان به گوش خود اشاره کرد و گفت: من کر هستم و گفتار تو را نمی‌شنوم. تا سه مرتبه از او پرسید و او نیز همان‌گونه پاسخ داد تا این که مسیلمه دستور کشتن او را صادر کرد. سپس از مسلمان دیگر پرسید: آیا گواهی می‌دهی که محمد رسول خداست؟ پاسخ داد: آری، گفت: گواهی می‌دهی که من رسول خدایم؟ پاسخ داد: آری، مسیلمه او را آزاد کرد. وی نزد پیامبر رسید و حضرت را از جریان باخبر کرد. پیامبر فرمود:

«اما صاحبک فمضی علی ایمانه و أما أنت فأخذت بالرخصة؛ اما رفیق تو با پایداری بر ایمانش درگذشت و تو به رخصتی که داشتی تمسک جستی». شیخ طوسی در پایان می‌گوید: «ظاهر روایات ما بر وجوب تقیه دلالت دارند و خلاف تقیه عمل نمودن، خطا است.» (پیشین).

امین‌الاسلام طبرسی در ذیل این آیه می‌گوید: «هر کس که آنها (یعنی کفار) را به عنوان دوست، یاور و سرپرست خود انتخاب کند از دوستان و یاوران خدا نبوده و طبق قولی از تحت ولایت خدا خارج می‌گردد. (اما) استثنایی که در آیه ذکر شده «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» از حکم قبلی (یعنی نهی از دوست و یاور گرفتن کفار) استثنا بوده و معنای آیه چنین می‌گردد: مگر در صورتی که کفار، غالب (و قدرت‌مند) بوده و مؤمنین، مغلوب (و ضعیف) باشند به طوری که اگر با آنها حسن معاشرت نداشته و

اظهار موافقت نکنند، از (شر) آنها بترسند، پس در این صورت جایز است که مؤمنین به آنها اظهار محبت زبانی داشته و با آنها مدارا کنند به خاطر تقیه از آنها و دفع و دور نمودن شرور آنها از خودشان، البته نباید قلباً نیز به آنها متمایل شده و اعتقاد پیدا کنند. و باید گفت این آیه شریفه، دلیل بر جواز تقیه در دین هنگام ترس بر جان می‌باشد. «(طبرسی، ج ۲، ص ۷۳).

علامه طباطبایی نیز از این آیه استفاده تقیه نموده و چنین می‌گوید: «این آیه دلالت ظاهری بر رخصت و جواز تقیه دارد و باید گفت که آیات و روایات بر جواز تقیه دلالت داشته و اعتبار عقلی نیز آن را تأیید می‌کند. «(طباطبایی، ج ۳، ص ۱۷۷).

قابل ذکر است که تمامی مفسرین^۱ و فقهای امامیه که از تقیه سخن به میان آورده‌اند در ادله مشروعیت آن، به این آیه استناد نموده‌اند.

۲ - ۱ - ۲. دیدگاه فقها و مفسرین اهل سنت

علمای اهل سنت نیز همانند امامیه از این آیه، جواز تقیه را استنباط نموده و احکام تقیه و اکراه (را) که اکراه نیز نوعی از تقیه به شمار می‌آید) در ذیل آن مطرح نموده‌اند.

مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی در کتاب «المدوته الکبری» به این آیه استدلال کرده و طلاق را که انسان مجبور از باب تقیه و اکراه جاری کرده، باطل شمرده است. وی سپس به گفتار ابن مسعود استدلال کرده و گفته است: «هر سخنی که دو تازیانه حاکمی را از من دفع کند من آن را بر زبان می‌آورم. «(مالک بن انس، ج ۳، ص ۲۹).

طبری از مفسرین بزرگ اهل سنت نیز به مشروعیت تقیه در هنگام ترس بر جان قائل شده و در ذیل این آیه می‌نویسد: «مگر این که در زیر سلطه آنها باشید و بر جان خویش بترسید، در این صورت با زبان به آنها اظهار دوستی کنید و دشمنی خود را با آنها پنهان دارید. «(طبری، بی تا، ج ۶، ص ۳۱۳).

شمس‌الدین سرخسی حنفی در باب اکراه از کتاب «المبسوط»، جهت اثبات جواز تقیه به همین آیه استناد نموده و قول حسن بصری را نقل کرده که گفته است: «تقیه تا روز قیامت جایز است».

۱- برای آگاهی بیشتر و تتبع آرای مفسرین شیعه به کتاب‌های زیر مراجعه شود: مشهدی قمی، کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۲، ص ۵۱؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۶۷؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ تفسیر العیاشی، ص ۱۶۶؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۰۲، شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، ص ۵۳، و دیگر تفاسیر شیعه.

سرخسی در ادامه می‌افزاید: «ما به همین دلیل تمسک می‌جوییم... صحیح آن است که تقیه جایز است زیرا خداوند فرموده: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»، لذا آن که مجبور شده از باب تقیه، کلمه شرک بر زبان آورد چنان که دلش بر ایمان استوار باشد، منعی برای او نیست.» (سرخسی، پیشین، ص ۴۵).
مفسر کبیر، فخرالدین رازی شافعی نیز به جواز تقیه قائل شده و در ذیل این آیه، احکامی را در خصوص آن ذکر نموده و در ضمن آنها می‌نویسد:

«ظاهر آیه دلالت می‌کند بر این که تقیه با کفرانی که چیرگی یافته‌اند، حلال می‌باشد ولی بنای مذهب شافعی بر این است که هرگاه میان مسلمانان حالتی شبیه آن چه که میان مسلمانان و مشرکان است پدید آید برای حفظ نفس، تقیه حلال می‌باشد.» (رازی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۳).

رازی در ادامه می‌نویسد: «تقیه برای حفظ نفس جایز است و آیا برای حفظ مال نیز جایز است یا نه؟ احتمال دارد که حکم به جواز شود به خاطر قول پیامبر به خدا که فرموده: «حرمة مال المسلم كحرمة دمه؛ حرمت مال مسلمان مانند حرمت خون اوست.» (پیشین).

الوسی خنبلی در تفسیر این آیه می‌گوید: «ابوالرجاء و قتاده به صورت «تقیه» قرائت کرده‌اند و این آیه دلیل بر مشروعیت تقیه است.» (الوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۷۹).

مراغی مصری نیز در تفسیرش می‌آورد: «علمای اسلام از این آیه جواز تقیه را استنباط کرده‌اند.» (مراغی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۶). بزرگان و مفسرین دیگر اهل سنت نیز این آیه را دلیل محکم بر مشروعیت تقیه دانسته و آن را در کتاب‌هایشان^۱ ذکر کرده‌اند.

۲-۲. آیه دوم: آیه ۱۰۶ سوره نحل

« مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار آید] مگر کسی که به کفر مجبور شده [اما] دلش مطمئن به ایمان است، ولی آنان که برای پذیرفتن کفر سینه گشاده‌اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود. » (ترجمه انصاریان).

۱- جهت اطلاع بیشتر از مستندات مشروعیت تقیه از نگاه اهل سنت، ر.ک: آیات الاحکام، ج ۱، ص ۱۷۸؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۰۶؛ تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۲۶۵؛ زاد المسیر، ج ۱، ص ۳۲۰؛ الجامع الاحکام القرآن، ج ۴، ص ۵۷؛ البحر المحیط، ج ۳، ص ۲۰۰؛ تفسیر الکشف و البیان، ج ۳، ص ۴۷؛ تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۳۳۵؛ البحر المدید، ج ۱، ص ۲۶۸ و الدر المصون فی علم الکتاب، ج ۱، ص ۷۴۱.

بیشتر فقها و مفسرین شیعه و سنی جهت استنباط مشروعیت تقیه به این آیه استناد نموده و نظرشان بر این است که این آیه در شأن عمار یاسر بوده و در اوایل ظهور اسلام در مکه نازل شده است.

۲ - ۲ - ۱. دیدگاه فقها و مفسرین امامیه

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» ذیل این آیه می‌گوید:

«این آیه درباره عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و صهیب و بلال و خیاب نازل شده است، اینان مورد شکنجه کفار واقع شدند. پدر و مادر عمار به قتل رسیدند و عمّار، هر آنچه که آنان خواستند به زبان آورد و نجات یافت. پس از این جریان، خداوند پیامبر را از ماجرا آگاه ساخت. برخی گفتند: عمّار کافر شده است، اما پیامبر فرمود:

«كَلَّا، إِنَّ عَمَارًا مَلِيءٌ إِيمَانًا مِّن قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ؛ هرگز، عمار از سر تا

پایش پر از ایمان است و ایمان با خون و گوشت او درآمیخته و عجین شده است.»

عمار (پس از این اتفاق) با چشم گریان به حضور پیامبر رسید. پیامبر فرمود: چه پشت سر داری؟ (تو را چه شده که گریان آمدی؟) عرض کرد: یا رسول الله! بدی و زشتی (پشتِ سر دارم) مرا رها نکردند تا این که خدایان آنها را با نیکی یاد کردم و خودم را به شما رسانیدم. پیامبر در حالی که چشمان اشکبار عمار را پاک می‌کرد، فرمود: اگر باز هم در چنگ آنها گرفتار شدی سخن گذشته را تکرار کن.»

امین الاسلام طبرسی بعد از ذکر این جریان چنین می‌گوید:

«مقصود و منظور آیه این است که اگر کسی مجبور به تقیه شد و به زبان اظهار کفر نمود ولی در

دل به ایمان اطمینان داشت، در این صورت وی را گناهی نیست.» (طبرسی، ج ۱۴، ص ۵۷).

فاضل مقداد در «کنز العرفان» بعد از ذکر جریان عمار یاسر، در ذیل آیه، فوایدی را استنباط نموده و در ضمن آنها گفته است: «این آیه بر جواز و مشروعیت تقیه دلالت می‌کند.» (فاضل مقداد، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۹۳)

امام خمینی^{*} نیز این آیه شریفه را مجوز تقیه دانسته و گفته است:

«این آیه درباره عمار یاسر آمد، کفار او را اکراه کردند که کافر شود، او هم اظهار کفر کرد و هر

آنچه آنان خواستند از ناسزاها گفت. سپس گریان پیش پیغمبر آمد، این آیه نازل شد و اجازه «تقیه»

داده شد.» (امام خمینی، ۱۳۸۴ش، ص ۴۸۰).

وی در «مکاسب محرمة» این آیه را قابل تخصیص بر تهدید به قتل ندانسته و می‌گوید:

«بسیار روشن است که شأن نزول آیه موجب تقیید اطلاق یا تخصیص عموم آن نمی‌شود. پس قول خداوند که فرموده: «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» مطلق بوده و شامل تمامی موارد اکراه می‌شود و جهتی و دلیلی برای اختصاص دادن آن به خصوص ترساندن بر قتل نیست اگرچه شأن نزول آن خاص است چنان‌که همین‌گونه است حال سایر آیات. « (همو، مکاسب محرمة، ج ۲، ص ۱۴۰).
 محمدجواد مغنیه (در تفسیر الکاشف، ج ۴، ص ۵۵۶) و علامه طباطبایی نیز (در ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص ۵۰۹) از این آیه تقیه را استناد نموده و در ذیل آن احکامی در خصوص تقیه مطرح نموده‌اند.

۲-۲-۲. دیدگاه فقها و مفسرین اهل سنت

با توجه به این‌که یکی از سبب‌های تقیه، اکراه است، می‌توان گفت که میان این دو واژه (اکراه و تقیه) از نظر مصداق، نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار بوده و در بسیاری از موارد، احکامی که در مورد اکراه مطرح می‌شود به تقیه نیز مربوط می‌شود.
 گفتنی است که بسیاری از فقها و مفسرین اهل سنت، از این آیه شریفه، احکام مربوط به اکراه را (که به حکم تقیه بازگشت می‌کند) استخراج و استنباط نموده‌اند.

در ذیل، برخی از گفتارهای آنان درباره شأن نزول، احکام و مسائل و مصادیق اکراه و نیز استنادشان به این آیه جهت اثبات رخصت و جواز عمل نمودن به محرّمات و ترک واجبات در هنگام اکراه و تقیه، ذکر می‌شود.

طبری در «جامع البیان»، می‌گوید: «این آیه درباره عمار بن یاسر نازل شده است». وی ماجرای عمار را از طریق ابن عباس و قتاده و ابی عبیده بن محمد نقل کرده و سپس کلام الهی را چنین تفسیر می‌کند: «هرگاه شخصی به تلفظ کلمه کفر مجبور گردد و آن را تلفظ کند، از خشم و عذاب خدا در امان است.» (طبری، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۲۲).

کلام طبری، گویای جواز تقیه به خاطر حفظ جان یا مال یا آبرو می‌باشد.
 سرخسی حنفی در «المبسوط» درباره جواز اظهار کفر از باب تقیه در حال اکراه چنین می‌نویسد: «این را پیامبر خدا • به عمار بن یاسر اجازه داد، اما این نوع تقیه تنها برای غیر پیامبران و فرستادگان خداوند جایز است.» (سرخسی، پیشین، ص ۲۵).

کیهراسی شافعی به این آیه استدلال کرده و گفته است:
 «این آیه دلالت دارد بر این‌که احکام ارتداد بر تقیه کننده لازم نمی‌آید... زیرا شارع مقدس به سبب آن‌که تقیه کننده قصد دفع ضرر از خودش را داشته او را بخشیده است.» (کیهراسی، ۱۳۸۲ق، ج ۳، ص ۲۴۶).

ابن عطیه اندلسی مالکی از دیگر فقهای اهل سنت، چنین می‌گوید:

«روایت شده که عمار بن یاسر القاتات آنان را بر زبان آورد و خداوند در این آیه او را استثنا (از حکم ارتداد و کفر) نمود و پس از او این رخصت به صورت عموم باقی ماند.» (ابن عطیه اندلسی غرناطی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۳۴).

وی سپس به مواردی از اکراه که در آنها تقیه نمودن صحیح است، اشاره کرده است، همانند اکراه بر خرید و فروش، سوگند، طلاق، افطار در ماه رمضان و نوشیدن مسکرات و... که اکراه شونده به چیزی از آن ملزم نیست، و چنین می‌گوید: «تقیه در امثال این امور مشروط به آن نیست که برای حفظ نفس از نابودی انجام شود، زیرا مصادیق اکراه که سبب جواز تقیه می‌شود بسیار است.» وی سپس قول مالک را نقل کرده که گفته است: «قید و بند، زندان، تهدید هراس‌انگیز، همه اکراه شمرده می‌شوند هر چند واقع نشوند. البته به شرطی که ظلم آن ستم‌گر و اجرای تهدیدهایش محقق باشد.» (پیشین، ص ۲۳۵).

ابن عربی مالکی از جمله کسانی است که درباره این آیه به تفصیل سخن رانده و در ذیل آن، نه مسئله را ذکر نموده است. مسئله هشتم از این مسائل که بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بوده و وی آن را جایز دانسته، این است که: «انسان می‌تواند از باب تقیه زنش را بر اثر اکراه و اجبار در اختیار غیر قرار داده و خود را به کشتن ندهد و برای رهایی او، اذیت و آزاری را تحمل نکند.» (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۷۷).

باید گفت که وی در این رأی به روایتی که بی‌شک از اسرائیلیات است اعتماد کرده و تقیه را تا این حد جایز شمرده در حالی که یکی از اسباب تقیه حفظ ناموس انسان است نه هتک آن! (عمیدی، ص ۴۳).

قابل ذکر است که دیگر فقهای اهل سنت^۱ نیز در ضمن این آیه، مسائل و احکام تقیه را مطرح نموده‌اند که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود. هم‌چنین، آیات دیگری را نیز مانند آیه ۲۸ سوره

۱- قابل ذکر است که در ارائه نظریات فقهای اهل سنت، از این کتاب استفاده زیادی شده است.
 ۲- برای استفاده بیشتر از نظریات فقهای اهل سنت در خصوص مشروعیت تقیه و احکام آن که در ذیل این آیه و آیات دیگر آمده، به کتاب‌های زیر رجوع کنید: ماوردی، النکت و العیون، ج ۳، ص ۲۱۵ و ج ۵، ص ۱۵۳؛ جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۹۴؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۴، ص ۴۹۶؛ علی بن محمد، تفسیر خازن، ج ۱، ص ۲۷۷؛ ابن کثیر شافعی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۵۲۰؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۶۲؛ زمخشری، کشاف، ج ۲، ص ۶۳۶؛ شوکانی، فتح القدر، ج ۳، ص ۱۹۷؛ قاسمی شامی، محاسن التأویل، ج ۱۰، ص ۱۶۵؛ البغوی، معالم التنزیل، ج ۳، ص ۹۹؛ صاپونی، صفوة التفاسیر، ج ۲، ص ۲۲۷؛ نیشابوری، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۱۴، ص ۱۲۳؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۶۰؛ قرطبی مالکی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۵، ص ۳۰۷؛ برسوی حنفی، روح البیان، ج ۸، ص ۱۷۷؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۲۴، ص ۶۴ و اطفیش اباضی، تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۴۳.

غافر که در خصوص کتمان و پنهان کردن ایمان توسط مؤمن آل فرعون بوده و آیات دیگر همانند آیه ۹۶ سوره مؤمنون و ۳۴ سوره فصلت و ۲۲ سوره رعد و ۵۵ سوره قصص که ناظر به تقيه و مدارا نمودن با مردم می باشد، می توان در ضمن آیات تقيه مطرح کرد که فقها در ذیل آنها نیز از تقيه سخن گفته اند.

۳. تقيه در نگاه وهابیت و نقد آن

برخی از سلفی ها و وهابی ها تقيه را نفاق می دانند. ابن تیمیّه در تعریف آن چنین می گوید: «تقيه عبارت است از این که انسان اظهار کند برخلاف آن چه که در دل می پروراند همچنان که منافق چنین انجام می دهد.» (منهاج السنّه، ج ۶، ص ۴۲۱؛ زرعی، ۱۴۰۳ق، ص ۵۰). از دیگر سلفیون، دکتر غفاری نیز در کتابش می نویسد: «اهل علم معتقدند که همانا تقيه ای که شیعه به کار می گیرد، دروغ و نفاق می باشد.» (غفاری، ج ۲، ص ۸۱۸). البته در جواب آنها باید گفت که مفهوم تقيه در نقطه مقابل مفهوم نفاق می باشد و بین این دو مفهوم فرق جوهری و ماهوی وجود دارد، که در ذیل به دو نمونه از آن اشاره شده و سپس از کتاب های اهل سنت نیز گفتارهایی در باطل نمودن شبهه وهابیون ذکر می گردد.

فرق اول، در باطن تقيه است، زیرا در تقيه - همچنان که از تعریف هایش پیداست - ایمان در قلب ثابت بوده اما در گفتار و کردار، خلاف آن ظاهر می شود. ولی نفاق به طور کامل خلاف و عکس تقيه می باشد، همچنان که فیومی در تعریف نفاق می آورد: «اخفاء الکفر و اظهار الايمان؛ مخفی نمودن کفر و اظهار نمودن ایمان». (فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۷۵۷).

فرق دوم، در سبب و علت است. سبب تقيه، ضرورت و اضطراب و خوف و حرج و یا مصلحتی است که شرعاً قابل اعتنا می باشد، اما نفاق، خالی از این اسباب بوده و علتش، همان طور که خداوند متعال در آیه دهم از سوره بقره می فرماید، مرضی است که در قلوب منافقین وجود دارد.

سرخسی حنفی نیز در کتابش بعد از تعریف تقيه چنین می نویسد: «بعضی از مردم از تقيه دوری کرده و می گویند تقيه از نفاق است در حالی که نظر صحیح چنین است که تقيه به خاطر قول خداوند متعال است که فرموده: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً». وی در ادامه می گوید: «جاری نمودن الفاظ شرک آلود بر زبان، در حالی که قلب مالا مال از ایمان است از باب تقيه می باشد.» (سرخسی، پیشین، ص ۴۵). دکتر البغا نیز در تعلیقات بر کتاب صحیح بخاری می نویسد: «تقيه کمک گرفتن از چیزی است که انسان را از شر دشمنان محافظت کند و این کار باطل و یا از نفاق نمی باشد.» (البغا، ج ۶، ص ۲۵۴۵ به نقل از: شملاوی، علی، التقيه فی اطارها الفقهي، ص ۱۷۵).

علاوه بر آن چه که به طور مختصر در جواب شبهات وهابیت گفته شد، گفتنی است که خود وهابیون، گرچه در قول، تقيه را نفاق دانسته و آن را رد می کنند (همچنان که در بالا ذکر شد) اما با

اندک تأمل مشاهده می‌شود که آنها نیز در عمل، به تقیه معتقد بوده و در رفتارشان به آن تمسک می‌جویند.

به عنوان نمونه، وهابیون و سلفیون در فتاوی خود به وجوب انهدام و تخریب بنای قبور معتقد بوده و آنها را جزء مظاهر شرک و بدعت می‌شمارند؛ همچنان که ابن قیم شاگرد ابن تیمیه می‌گوید: «بناهای قبور به صورت بت‌ها و طاغوت‌ها برگرفته شده و مورد پرستش قرار می‌گیرد. ویران نمودن آنها واجب است و پس از قدرت بر ویرانی، ابقای آنها به همان صورت، حتی یک روز هم جایز نمی‌باشد. چرا که آنها به منزله لات و عزی و یا بزرگ‌ترین شرک‌ها است» (زاد العماد، ص ۶۶۱؛ کشف الارتیاب، ص ۲۸۶).
با توجه به همین منبأ، بسیاری از بناهای قبور اولیا و صالحین و مشاهد مقدس همچون بارگاه نورانی ائمه بقیع را تخریب نمودند.

اما همین سلفی‌ها با همین عقیده در برابر تخریب مرقد مطهر نبی اکرم • توقف نموده و دست نگاه داشته‌اند و این توقف به خاطر هشدارهایی است که از طرف دیگر مذاهب اسلامی صادر شده است. و این خود نمونه‌ای از بارزترین موارد عمل به تقیه می‌باشد که نه تنها در برابر کفار بلکه در برابر ترس از مسلمین از سوی وهابیون صورت گرفته است.

بنابراین باید گفت که تقیه، نفاق نمی‌باشد و اگر طبق گفته برخی از وهابیون جزء نفاق می‌باشد، آنها خودشان در بسیاری از موارد به آن عمل کرده‌اند. ضمن این که - همچنان که در مطالب بعدی ذکر خواهد شد - همه مذاهب فقهی به تقیه معتقد بوده و به آن عمل کرده‌اند.

۴. تقیه در فقه مذاهب و فرقه‌های اسلامی

در مباحث قبلی به گوشه‌ای از دیدگاه‌های فقها و مفسرین مذاهب مختلف اسلامی در خصوص مشروعیت تقیه در ذیل برخی از آیات تقیه اشاره شده و مشروعیت آن به اثبات رسید. اما در این بخش، نمونه‌های فقهی مسئله تقیه از دیدگاه فقها و مفسرین مذاهب و فرقه‌های اسلامی که در مذاهب خود شایع گشته، ذکر می‌گردد تا سندی دیگر بر مشروعیت تقیه و جوابی محکم نسبت به شبهات برخی از وهابیون باشد.

قابل ذکر است که فقهای اهل سنت و مذاهب اسلامی، مباحث مربوط به تقیه را معمولاً در ذیل بابی به عنوان «اکراه» آورده‌اند و برخی دیگر نیز آن را در ابواب مختلف، اعم از عبادات، معاملات، عقود و ایقاعات بر حسب ارتباط اکراه با این ابواب ذکر نموده‌اند.

با توجه به گستردگی مطالب، تنها به ذکر گفتار برخی از مشاهیر هر مذهب و فرقه پرداخته می‌شود.

۴ - ۱. تقیه در فقه حنفی

مسائل تقیه در منابع فقهی حنفی‌ها بسیار گسترده بوده و فقهای حنفی با نهایت دقت و اهتمام آن را تجویز نموده‌اند.

از مشهورترین منابع فقهی حنفی‌ها که در آن به طور مفصل دربارهٔ اکراه و تقیه در ضمن بابی مفصل به نام «باب الاکراه» سخن گفته شده، کتاب فقهی «المبسوط» نوشتهٔ سرخسی حنفی است که در آن آمده است: «ترک نماز واجب به هنگام اجبار بر ترک آن و همچنین افطار روزهٔ ماه مبارک رمضان و تهمت زدن به زنان عقیف و افترا به مسلمان در هنگام اکراه جایز است. همان‌گونه که تقیه در این امور درست است، در حالات بسیار دیگری که انسان مجبور بر آن شود نیز صحیح می‌باشد که از جملهٔ آنها زنا، خوردن مردار، خوردن گوشت خوک، نوشیدن شراب است. و اگر مجبور شونده از انجام آن چه بدان مجبور شده سرباز زند در حالی که بر آن توانایی دارد گنهکار خواهد بود، چه حق ندارد از آن امتناع ورزد همچنان که اگر انسان از روی تقیه به هنگام اجبار کلمهٔ شرک‌آمیز بر زبان جاری کند مجاز است.» (سرخسی، پیشین، ص ۴۸، ۵۱، ۷۷، ۷۸ و ۱۵۲).

فرغانی حنفی در کتاب «فتاوی قاضیخان» موارد بسیاری را ذکر نموده که تقیه در آنها جایز دانسته شده است. وی در ضمن آنها می‌نویسد:

«هرگاه کسی را مجبور کنند که مرد مسلمانی را بکشد و اگر خودداری کند کشته یا یکی از اعضایش قطع خواهد شد و او آن مرد مسلمانی را بکشد آیا این نوع اکراه صحیح است؟ آیا کشنده محکوم به قصاص می‌شود؟ ابوحنیفه و محمد گفته‌اند: اکراه درست است و قصاص بر اکراه کننده جاری است نه بر اکراه شونده. ابویوسف گفته است: اکراه صحیح است و قصاص بر هیچ کس واجب نیست، و دیه مقتول بر اکراه کننده است که از زمان خود طی سه سال آن را بپردازد!» (فرغانی حنفی، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۴۸۴ که در حاشیهٔ کتاب الفتاوی الهندیه چاپ شده است).

البته شایستهٔ ذکر است که به اجماع فقهای امامیه تقیه در قتل حرام بوده و به بهانه اکراه و اجبار نمی‌توان کسی را کشت، همچنان که امام باقر ع می‌فرماید:

«تقیه برای آن قرار داده شده است که خون (مردم) حفظ شود و هرگاه به (ریختن) خون برسد دیگر تقیه‌ای نیست.» (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲، ص ۱۷۴).

۴ - ۲. تقیه در فقه مالکی

مالکی‌ها نیز در کتاب‌های فقهی خود به طور مفصل از تقیه سخن گفته‌اند. همچنان که در ذیل آیات گذشت، مالک بن انس در محقق ندانستن طلاق اکراهی، به قول ابن مسعود استناد کرده که

گفته است: «هر سخنی که دو تازیانه حاکمی را از من دفع کند من آن را بر زبان می آورم.» (مالک بن انس، بی تا، ج ۳، ص ۲۹).

شکی نیست که استناد به این گفتار گویای این مطلب است که به هنگام اجبار و اکراه، گفتن خلاف واقع جایز است هر چند اکراه با دو ضربه تازیانه باشد.

ابن عربی مالکی نیز گفته است: «کسی که از روی تقیه کافر شود و دلش بر ایمان مطمئن و استوار باشد احکام مرتد بر او جاری نمی شود چه او در دنیا معذور و در آخرت آمرزیده است و خلافی در این مورد نیست.» (ابن عربی، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۷۷).

قرطبی مالکی از جمله مالکی هایی است که تقیه را صحیح دانسته و به طور گسترده از احکام و مسائل آن سخن گفته است. وی می گوید:

«سجده کردن بر بت از روی تقیه جایز است و تقیه رخصتی است که در قول و فعل به طور یکسان جایز می باشد.» (قرطبی مالکی، ج ۱۰، ص ۱۸۰-۱۹۱).

۴ - ۳. تقیه در فقه شافعی

تقیه از دیدگاه امام شافعی در اموری صحیح است که برای اکراه شونده مباح باشد چیزهایی را که در شرع حرام است بر زبان آورده یا انجام دهد، که از جمله آنها بر زبان آوردن کلمه کفر است در حالی که دل بر ایمان استوار باشد. شافعی بر عدم ثبوت سوگند اکراه شونده رأی داده و در این باره به کتاب خدا و سنت مطهر نبوی استناد کرده و این قول را به عطاء بن ابی ریحان که یکی از بزرگان تابعین می باشد نسبت داده است. (امام شافعی، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۱۱۴ - ۱۱۵).

همچنین ابن حجر عسقلانی شافعی بر رخصت تقیه به هنگام اکراه بر تلفظ کلمه کفر، رأی داده است. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۲، ص ۲۶۳).

سیوطی شافعی نیز بر زبان آوردن کلمه کفر به هنگام اجبار را جایز دانسته و سپس مواردی از تقیه را که در حالت اکراه جایز می باشد ذکر نموده که عبارت است از: دزدی، نوشیدن جرعه شراب، آشامیدن ادرار، خوردن گوشت خوک، اتلاف مال غیر، خوردن طعام غیر، گواهی دروغ اگر در اتلاف مال باشد، افطار در ماه رمضان، ترک نماز واجب و بنا بر قولی زنا، و به طور خلاصه، طبق تعبیر او هر چیزی که با توبه در پیشگاه خداوند ساقط می شود با اکراه نیز ساقط می شود. (سیوطی، ۱۴۰۳ق، ص ۲۰۷).

۴ - ۴. تقیه در فقه حنبلی

ابن قدامه حنبلی تصریح کرده است که نماز در پشت سر بدعت‌گزار و فاسق جایز نیست مگر آن‌که انسان بیم داشته باشد در صورت ترک نماز در پشت سر او دچار ضرری می‌شود، که در این صورت می‌تواند از باب تقیه نماز را در پشت سر او بخواند، سپس آن را اعاده کند. وی در این باره به روایت جابر بن عبدالله انصاری استناد کرده که گفته است: از پیامبر خدا • شنیدم که بر فراز منبر خود می‌فرمود: «زن بر مرد و اعرابی بر مهاجر و فاجر بر مؤمن نباید امامت کند مگر آن‌که حاکمی او را مجبور به اقتدا کرده و یا از تازیانه و شمشیر او بترسد.» (ابن قدامه، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۸۶ و ۱۹۲).

از جمله تقیه‌هایی که در فقه حنبلی آمده، اکراه بر کلمه کفر است. ابن جوزی حنبلی در همین راستا در کتاب «زاد المسیر» تصریح کرده که کفر در صورت اجبار بر آن، از روی تقیه جایز است. اما اکراهی که این امر را مباح می‌کند از دیدگاه احمد بن حنبل بنا به یکی از دو گفته او آن است که انسان در صورت انجام ندادن کاری که بدان مجبور شده بر جان یا قطع یکی از اعضای بدنش بترسد. (ابن جوزی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۶۹۶).

۴ - ۵. تقیه در فقه زیدی

احمد بن مرتضی یمانی زیدی از جمله فقهای زیدی است که می‌گوید:

«هر چه را اضطراب مباح می‌کند اکراه نیز آن را مباح می‌کند و این بنا بر قول خداوند است: «الّا ما اضطرتهم الیه» و نیز: «الّا من اکره» و این آیه درباره عمّار و پدرش یاسر به هنگامی که آنها را به کفر مجبور کردند نازل شده است.» (احمد بن یحیی بن مرتضی، ۱۳۹۳ق، ج ۶، ص ۹۸).

او سپس مواردی از اکراه را که در آنها اختلاف است ذکر کرده و بعد چنین گفته: «برای اصحاب ما ملاک در آن‌چه ترک واجب را مباح می‌کند تضرر است که جای‌گزین علت یا مزید بر علت و یا استمرار آن می‌گردد.» (پیشین، ص ۹۹).

از این سخن و از گفتار پیشین او که گفته است: آن‌چه اضطراب آن را مباح می‌کند اکراه نیز آن را مباح می‌گرداند، دانسته می‌شود که از دیدگاه او در همه اموری که آنها را اکراه شمرده است تقیه صحیح می‌باشد.

از دیگر فقهای زیدی، شوکانی زیدی است که از معروف‌ترین و مشهورترین امامان زیدی در فقه و اصول و تفسیر و حدیث می‌باشد. وی دوستی با کفار را به منظور حفظ جان یا مال یا آبرو در صورت اکراه، از باب تقیه جایز می‌داند. (شوکانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۳۱).

وی همچنین ادعای اجماع اهل علم بر مشروعیت تقیه نموده و تصریح کرده: «اهل علم اجماع دارند که اگر کسی بر کفر مجبور شود تا آن حدّ که بیم کشتن خود را داشته باشد اگر کفر بگوید و

دلش بر ایمان استوار باشد گناهی بر او نیست و زنش از او جدا نمی‌شود و حکم مرتد بر او جاری نمی‌گردد. « (پیشین، ج ۳، ص ۱۹۷).

۴ - ۶. تقیه در فقه خوارج اباضیه

اباضیه فرقه‌ای از خوارج است که به عبدالله بن اباض مقاعسی مری تمیمی منسوب می‌باشد. این گروه از خوارج در زمان حال، بیشتر در کشورهای عمان، الجزایر و مغرب زندگی می‌کنند و از جمله کسانی هستند که در کتاب‌های فقهی خود به صراحت به تقیه معتقد شده و مسائل آن را بازگو نموده‌اند.

در کتاب «المعتبر» نوشته ابی سعید محمد بن سعید کدمی اباضی که از فقیهان اباضیه در قرن چهارم هجری است در باب «مایجوز به معنی التقیه فی الارحام و نحو هم من القول» چنین آمده است: «تقیه در خویشاوندان و همسایگان و دوست جایز است، انسان به او اظهار خوبی و برایش دعا کرده و کارهای او را بستاید اگرچه وی را دوست نمی‌دارد.» (کدمی اباضی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۱۲).

سمدی اباضی دروغ گفتن را در هنگام تقیه جایز دانسته و گفته است: «کسی که یک دروغ بگوید منافق است مگر آن که توبه کند و گرنه از او بیزاری می‌شود. و کسی که می‌گوید او منافق است بدین دلیل است که دروغ گناه کبیره است و جز در تقیه و اصلاح ذات‌البین مجاز نمی‌باشد.» (سمدی کندی اباضی، بی تا، ص ۲۰۳).

از دیگر فقها و مفسرین خوارج اباضیه می‌توان اطفیش را نام برد که در تفسیر خود قائل شده که از روی اجبار و تقیه می‌توان به خدا کافر شد در حالی که دل بر ایمان پابرجا و استوار باشد. (اطفیش، ج ۷، ص ۹۷).

۴ - ۷. تقیه در فقه معتزله

تقیه در فقه معتزله نیز در هنگام خطر و ترس بر جان جایز می‌باشد، هم‌چنان که ابن جوزی حنبلی در کتابش از واصل بن عطاء، سر دستة معتزله، نوشته که از خوارج تقیه می‌کرده است. (ابن جوزی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۳۶).

زمخشری معتزلی نیز در ذیل آیه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» می‌گوید: «مگر آن که از امری بیمناک شوید که واجب است از باب تقیه خود را از آن حفظ کنید. چنان‌چه از دشمنان بترسند، به آنها اجازه داده شده که با ایشان دوستی کنند و مراد از این دوستی خوش‌خویی و معاشرت ظاهری است در حالی که دل بر کینه و دشمنی آنها باقی و در انتظار زوال مانع باشد.» (زمخشری، بی تا، ج ۱، ص ۴۲۲).

هادی معتزلی نیز از دیگر بزرگان معتزله در قرن سوم هجری است که بر مشروعیت تقيه تصريح کرده و گفته است: «اما مدارات زبانی با ستمکاران و هبه و بخشش و بالا نشاندن آنها در مجالس و خوش‌رویی با آنان اشکالی ندارد.» (علی محمد زید، ۱۴۰۵ق، ص ۱۹۰).

۴-۸. تقيه در فقه اماميه

تقيه در فقه شيعه اماميه نیز مورد قبول بوده و قدمت آن در اين فقه به بلندی تاريخ اين فرقه می‌رسد و از جمله مسائلی است که همواره در فقه اماميه مورد توجه قرار گرفته و بدان عمل شده است و می‌توان گفت دليل اين توجه ویژه به تقيه و به تعبیر دیگر، دليل معروف و ممتاز شدن شيعه اثناعشری به مراعات تقيه را در اين دانست که در تاريخ پرفراز و نشیب اسلام، شيعه همواره در اقلیت بوده و در خفقان و سخت‌ترین شرایط زیر ظلم و ستم حاکمان وقت به سر می‌برده است و جهت حفظ موجودیت خود، چاره‌ای جز تمسک به تقيه نداشته است.

با توجه به همین شرایط بود که پیشوایان شيعه با تقيه نمودن، خود و پیروانشان را از هلاکت نجات داده و فقه سیاسی تقيه را با زبان گویای خود و هم‌چنین با عمل نمودن به آن مطرح نموده‌اند. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که تقيه نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در حفظ و بالندگی مکتب شيعه و فقه اماميه داشته است.

با نظر به اهمیت همین مسئله، دانشمندان شيعه اعم از فقها و محدثان و متکلمان و اصولی‌ها در دوره‌های مختلف تاريخ، مسئله تقيه را مطرح نموده و از ادله و احکام و شرایط آن بحث نموده و به طور مفصل از آن سخن گفته‌اند.

مشروعیت اين مسئله در نزد فقهای اماميه به حدی است که کسانی هم‌چون مرحوم محقق کرکی و مرحوم بجنوردی در اثبات مشروعیت آن قائل به اجماع شده‌اند. (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۵۱؛ بجنوردی، ۱۳۸۴ش، ج ۵، ص ۵۰).

فقهای اماميه برخلاف دیگر مذاهب اسلامی، تقيه را به زمانی که در آن بیم شدید و یا اکراه و اجبار وجود داشته باشد، مقید نساخته‌اند بلکه در مفهوم تقيه توسعه داده و آن را به مواردی که بیم نبوده ولی مصلحت، آن را ایجاب می‌کند، تعمیم داده‌اند. به همین دلیل تقسیمات مختلفی از سوی فقهای اماميه در مورد احکام تکلیفی و وضعی تقيه مطرح شده است، همانند تقسیم تقيه به اعتبار حکم که از سوی شهید اول در «القواعد و الفوائد»، ج ۲، ص ۱۵۸ و شیخ انصاری و محقق کرکی در کتاب‌هایشان ارائه گردیده و آن را به پنج قسم واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم نموده‌اند. (شیخ انصاری، رسائل فقهیه، ص ۷۳؛ محقق کرکی، پیشین، ج ۲، ص ۵۱).

گفتنی است که در این میان، حضرت امام خمینی[•] با نگاه ویژه‌ای، مسئله تقیه را با تمامی جهات و ابعاد و اقسامش و متناسب با شرایط و مقتضیات زمان، بحث و بررسی نموده است. دین‌شناسی و بینش و نگرش کم‌نظیر وی به مبانی و مسائل فقهی و مدارک اولیه آن، باعث شد که ایشان با موشکافی در مدارک احکام، تقیه مداراتی را نیز استنباط نموده و آن را به اقسام تقیه بیفزاید و از این طریق جلوی بسیاری از مسائل را که موجب اختلاف در میان مذاهب اسلامی می‌شد، سد نماید.

تقیه مداراتی در حقیقت نشان دهندهٔ اهتمام مذهب تشیع بلکه دین اسلام به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و حفظ وحدت و یک‌پارچگی مسلمانان بوده و نهایت انعطاف‌پذیری دین اسلام را به نمایش می‌گذارد. حضرت امام تقیه مداراتی را از برترین عبادات دانسته و نظریهٔ فقهی خویش را در خصوص این نوع تقیه به این صورت بیان می‌نماید: «همانا جواز تقیه مداراتی - بلکه وجوب آن - وابسته به خوف و ترس بر خود و دیگران نیست بلکه علی‌الظاهر مصلحت‌های نوعی و همگانی سبب ایجاب و وجوب تقیه از مخالفین گشته است، پس این نوع تقیه و پنهان نمودن اسرار واجب است گرچه شخص در امان بوده و ترس بر خود و دیگران نداشته باشد.» (امام خمینی، ۱۳۷۸ ش، ص ۷۰-۷۱).

قابل ذکر است که در دیدگاه فقهای امامیه، انجام مأموریه بر طبق تقیه، مجزی بوده و از این رو بعد از برداشته شدن و زوال تقیه، اعادهٔ در وقت و یا قضای مأموریه در خارج از وقت لازم نمی‌باشد. (پیشین، ص ۴۹ و ۵۶؛ شیخ انصاری، ۱۳۷۵ق، مقام سوم؛ بجنوردی، پیشین، ج ۵، ص ۵۹ - ۶۰ و...).

هم‌چنین طبق نظر حضرت امام خمینی[•]، به مقتضای ادلهٔ عامه، تمام آثار صحت بر اعمال تقیه‌ای (چه عبادی مانند وضو و غسل و چه غیرعبادی مانند عقود و ایقاعات) مترتب شده و پس از زوال شرایط تقیه، آن آثار و احکام وضعی بر حال خود باقی می‌باشد، همانند رافع بودن وضوی تقیه‌ای. (امام خمینی، پیشین، ص ۸۹ - ۹۴).

در پایان باید گفت احکام و مسائل تقیه از دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی بسیار گسترده‌تر از آن است که در این مقال بگنجد، از این رو برای اطلاع بیشتر باید به کتاب‌های فقهی آنها رجوع کرد که به طور مفصل از تقیه و مسائل اکراه سخن گفته‌اند.

۵. نتیجه‌گیری

برخی از آیات قرآنی ناظر به تقیه بوده و بلکه از ادلهٔ قطعی مشروعیت تقیه به حساب می‌آید. این آیات از منظر و دیدگاه فقها و مفسرین فریقین بررسی گردید و علاوه بر اثبات مشروعیت تقیه، برخی از مسائل و احکام مربوط به آن از نگاه فرقه‌ها و مذاهب اسلامی مورد بحث قرار گرفت. از مجموع مباحثی که ذکر شد روشن گردید که اسلام به عنوان آیینی جامع و فراگیر و فقه اسلام به عنوان فقهی انعطاف‌پذیر، برای پیروان خویش راه‌کارهایی قرار داده است که در شرایط دشوار،

راهگشای آنان باشد. با این نگرش، می‌توان تقیه را چون جان‌پناهی دانست که مسلمانان را از گزند حوادث نگاه می‌دارد. بنابراین با توجه به دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی در خصوص تقیه، می‌توان نتیجه گرفت که تقیه به مذهب ویژه‌ای اختصاص ندارد بلکه همه مذاهب اسلامی بر مشروعیت آن اذعان داشته و به آن عمل نموده‌اند و برای درستی آن، به مهم‌ترین منبع تشریح، یعنی کتاب، و نیز به سنت و اجماع، استناد کرده‌اند؛ افزون بر آن که عقل سلیم نیز آن را تأیید می‌کند. پس باید گفت: تقیه از دین اسلام است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن جوزی، الأذکیاء، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
۳. _____، زاد المیسر فی علم التفسیر، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۴. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
۵. ابن عربی، احکام القرآن، دارالمعرفه، بیروت، بی‌تا.
۶. ابن عطیه اندلسی غرناطی، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق: المجلس العلمی بفاس، بی‌جا، ۱۴۰۷ ق.
۷. ابن قدامه، المعنی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
۸. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، دارالمصریه، قاهره، ۱۴۰۸ ق.
۹. احمد بن یحیی بن مرتضی، البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الأمصار، مؤسسۀ الرساله، بیروت، ۱۳۹۳ ق.
۱۰. اطفیش، محمد بن یوسف، تیسیر التفسیر لقطب الاثمه، وزارت التراث، عمان، ج ۷، ۱۴۲۵ ق.
۱۱. امام خمینی، سید روح الله، الرسائل العشره (رسالة التقیه)، عروج، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۱۲. _____، تفسیر و شواهد قرآنی در آثار امام خمینی*، مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. _____، تقریرات کتاب البیع، محمدحسن قدیری، عروج، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۱۴. _____، کشف اسرار، انتشارات سیدجمال، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۱۵. امام شافعی، احکام القرآن، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۰ ق.
۱۶. آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

۱۷. بخوردی، سید محمدحسن، *القواعد الفقهیه*، دلیل ما، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۱۸. البغا، *تعليقة على البخاری*، ج ۶.
۱۹. نامر هاشم عمیدی، *تقیه از دیدگاه مذاهب و فرقه‌های اسلامی غیر شیعی*، ترجمه: سید محمدصادق عارف، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۷ ش.
۲۰. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، *تفسیر الکبیر*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۲۱. زبیدی، سید محمدمرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، مکتبه الحیاء، بیروت، بی تا.
۲۲. زرعی، عبدالرحمن عبدالله، *رجال الشیعه فی المیزان*، دار الأرقم، کویت، ۱۴۰۳ ق.
۲۳. زمخشری، *الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
۲۴. سرخسی، شمس‌الدین، *المبسوط*، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
۲۵. سمدی کندی اباضی، ابوبکر احمد بن عبدالله بن موسی، *المصنّف*، مطبعه عیسی البابی الحلبی و شرکائه، مصر، بی تا.
۲۶. سیوطی، جلال‌الدین، *الاشباه و النظائر فی قواعد و فروع فقه الشافعیه*، دار الکتب العملیه، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۲۷. شمالوی، علی، *التقیه فی اطارها الفقهی*، بی جا، بی تا.
۲۸. شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدير الجامع بین فتنی الروایه و الدرايه من علم التفسیر*، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
۲۹. شیخ انصاری، مرتضی، *رسائل فقهیه*.
۳۰. _____، *کتاب المکاسب (رساله التقیه)*، چاپخانه اطلاعات، تبریز، ۱۳۷۵ ق.
۳۱. صفی علیشاه، حسن بن محمدباقر، *تفسیر صفی*، بی جا، بی تا.
۳۲. طباطبائی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه اعلی، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
۳۳. _____، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، بی جا، بی تا.
۳۴. طبرسی، ابوالفضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: گروهی از مترجمان، ج ۱۴.
۳۵. _____، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ناصر خسرو، تهران، بی تا.

٣٦. طبري، محمد بن جرير، *جامع البيان عن تأويل القرآن*، تحقيق: محمود محمد شاكر، دارالمعارف، مصر، بي.تا.
٣٧. طوسي، محمد بن حسن، *التبيان في تفسير القرآن*، دار احياء التراث العربي، بيروت، بي.تا.
٣٨. علي محمد زيد، *معتزلة اليمن - دولة الهادي وفكره*، دار العوده، بيروت، ١٤٠٥ق.
٣٩. عميدى، ثامر هاشم، *تقيه از دیدگاه مذاهب و فرقه‌های اسلامی غیر شیعی*، ترجمه: سيد محمدصادق عارف.
٤٠. غفاری، *اصول مذهب الشيعه*، بي.نا، تهران، ١٣٧٢ش.
٤١. فارس بن زكريا، *معجم مقاييس اللغة*، مكتب الاعلام الاسلامي، بيروت، بي.تا.
٤٢. فاضل مقداد، جمال الدين سيوري، *كنز العرفان في فقه القرآن*، مجمع جهاني تقريبات مذاهب اسلامي، قم، ١٤١٩ق.
٤٣. فرغانى حنفى، *فتاوى قاضيهان*، مطبوع بهامش الفتاوى الهنديه، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٦ق.
٤٤. فيومي، احمد بن محمد بن علي مقمرى، *المصباح المنير في غريب الشرح الكبير*، دار الهجره، قم، ١٤٠٥ق.
٤٥. قرطبي مالكي، محمد بن احمد، *الجامع لاحكام القرآن*، دار الاحياء التراث العربي، لبنان، ج ١٠، ١٤١٦ق.
٤٦. كدمى اباضى، ابى سعيد محمد بن سعيد، *المعتبر*، طبع وزاره التراث القومى و الثقافى التابعه لسلطنه عمان، عمان، ١٤٠٥ق.
٤٧. كلينى، محمد بن يعقوب، *اصول الكافي*، الاسلاميه، تهران، ١٣٨٨ق.
٤٨. كياهراسى، *احكام القرآن*، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٣٨٢ق.
٤٩. مالك بن انس، *المدونة الكبرى*، مطبعة السعادة، مصر، بي.تا.
٥٠. _____، *الموطأ*، دار القلم، بيروت، ١٣٨٢ق.
٥١. محقق كركى، على بن حسين، *الرسائل*، تحقيق: شيخ محمد حسون، مكتب آية الله مرعشى نجفى، قم، ١٤٠٩ق.
٥٢. مراغى، محمدمصطفى، *تفسير المراغى*، دار احياء التراث العربي، بيروت، بي.تا.
٥٣. مغنيه، محمدجواد، *تفسير الكاشف*، دارالعلم للملأين، لبنان، ١٤١٦ق.

٥٤. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد، تعلیق: هبة الدين شهرستاني، منشورات رضى، قم، ١٣٦٣ش.
٥٥. مكى عاملى، محمد بن جمال الدين (شهيد اول)، القواعد و الفوائد، تحقيق: عبدالمهادى حكيم، منشورات جمعية منتدى النشر، بى تا.
٥٦. وجدى، محمدفريد، دائرة المعارف القرن العشرين، دار الفكر، بيروت، بى تا.

پښتانه

